

نقش خاندان سادات بارهه در تحولات سیاسی - نظامی عصر گورکانیان با تأکید بر حوادث سال‌های (۱۱۱۸ تا ۱۱۳۲ق)

سیاوش یاری / دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ایلام (نویسنده مسئول) / s.yari@ilam.ac.ir
لیلا خدادادی / دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ تشیع دانشگاه ایلام / l.khodadadi94@gmail.com
تاریخ وصول: ۱۴۰۱/۰۴/۱۱ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۴۰۲/۰۳/۱۵
(DOI): 10.22034/shistu.2024.556997.2264

چکیده

بررسی چگونگی شکل‌گیری حکومت‌ها در همه ادوار تاریخ نشان می‌دهد که حمایت خاندان‌های ذی نفوذ عاملی مؤثر در استقرار، استمرار یا اضمحلال آنها بوده است. گورکانیان هند از این امر مستثنا نبودند و سلاطین این سلسله با به‌کارگیری خاندان‌های قدرتمند، حاکمیت خویش را تحکیم بخشیدند. سیاست و موضع دینی آنان در تداوم یا حذف خاندان‌ها یا ضعف و قدرت آنها نیز تأثیر قطعی داشت. یکی از این خاندان‌ها، «سادات بارهه» هستند که پیش از حضور مغولان وارد عرصه سیاسی هند شده بودند. آنان توانستند جایگاه ویژه‌ای در حکومت گورکانی بیابند. سادات بارهه با استعداد خود، به تدریج به جایگاه نظامی رسیدند که در نهایت، منجر به کسب قدرت سیاسی توسط آنان گردید. موضوع پژوهش حاضر معرفی این خاندان، بررسی فرایند قدرت‌گیری آنان در این دوره و توجه به نقش سیاسی - نظامی آنان در عصر گورکانیان با تأکید بر جایگاه برادران بارهه، سیدعبدالله و سیدحسین علی، به‌ویژه در حوادث سال‌های ۱۱۱۸ تا ۱۱۳۲ق و با رویکرد تاریخی و روش «توصیفی - تحلیلی» است.

کلیدواژه‌ها: اسلام، خاندان بارهه، گورکانیان، هند.

مقدمه

مغولان هند، همچون بسیاری دیگر از حکومت‌ها، قدرت خود را با تکیه بر نیروهای پشتیبان بنا نهادند. یکی از این نیروها خاندانی بودند که بسته به توانایی نیروهای انسانی خویش، برای مدت زمانی در بدنه این سلسله دوام یافتند و خدماتشان از جمله علل توسعه سیاسی، نظامی و اعتلای فرهنگی جامعه هند گردیده است. عده‌ای از این خاندان از طبقه سادات بودند که در طول حکومت گورکانیان حضور داشتند. آنان که از سال‌ها پیش در عرصه سیاسی هند فعال بودند، موفق شدند در حکومت گورکانیان هند نیز تأثیر خود را نشان دهند؛ خاندانی همچون: بخاری، بارهه، امروهه و اودهی.

خاندان «بارهه» یکی از این خاندان‌ها هستند که پیش از شکل‌گیری گورکانیان هند، تکاپوی سیاسی - نظامی خود را آغاز نموده بودند. بارهه از طبقه سادات بودند. بنابراین، آنان پیش از هر جنبه دیگر، از لحاظ اجتماعی و اعتقادی در جامعه هند مقبول و محترم بودند. خاندان بارهه به سبب اقامت طولانی در هند، خود را هندی می‌دانستند. (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۵) بارهه شیعه‌مذهب بودند، اگرچه اقدامات آنان رنگ مذهبی نداشت؛ اما منافی برای تشیع به همراه داشت.

این خاندان در حکومت گورکانیان از دوره اکبرشاه خود را مطرح کردند و به تدریج مقام و موقعیتشان را تثبیت نمودند. در ابتدای امر، اقدامات و فعالیت‌های آنان بیشتر در زمینه نظامی بود. شاید بدین سبب، عده‌ای از مورخان اهمیت اقدامات آنان را فقط از این جنبه دیده یا چون از سادات و شیعیان بودند، به واکاوی تأثیر آنان بر قدرت و ضعف مغولان کبیر توجهی ننموده‌اند. بدین روی ابتدا نام و نشان این خاندان و شروع شهرتشان در دستگاه مغولان ذکر، سپس سیر فعالیت‌های ایشان بررسی می‌گردد که این روند از اکبرشاه تا پایان دوره اورنگ‌زیب برای بارهه جریانی پیش‌برنده و اقداماتشان مورد تأیید حکومت و تقویت گورکانیان بود. اما بعد از دوره اورنگ‌زیب که همراه با تعصبات سخت‌گیرانه بود، وضعیت سیاسی گورکانیان فرصتی جدید برای خاندان بارهه ایجاد کرد و موجب شد آنان بتوانند جلوه‌های دیگری از قدرت خود را به رخ رقیبان بکشند.

هدف اصلی این پژوهش بررسی نقش خاندان بارهه در دوره گورکانیان در عرصه‌های سیاست، قدرت و تأثیر آنان بر حکومت و جامعه این عصر با تأکید بر نقش برادران بارهه (سیدعبدالله و حسین‌علی‌خان) است که با سیاست خود توانستند در کنار یا هم‌ردیف بالاترین مقام سیاسی، یعنی سلطان قرار بگیرند. نتایج این امر، هم برای این خاندان و هم حکومت گورکانیان قابل تأمل است. این مقاله به این موضوع پرداخته است.

ضرورت انجام این پژوهش از آن روست که تاکنون پژوهش مستقلی درخصوص جایگاه خاندان بارهه، به مثابه یکی از عوامل مؤثر در قدرت سیاسی و نظامی سلسله گورکانیان و پیامد فعالیت‌های بارهه بر این حکومت انجام نشده است. بنابراین پژوهش حاضر با روش «توصیفی - تحلیلی» و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اقدامات، نقش و جایگاه خاندان بارهه را تبیین نموده است.

پیشینه

مسئله خاندان بارهه از آن دسته موضوعاتی است که تاکنون ناشناخته مانده و پژوهشی مستقل و جامع درباره این خاندان صورت نگرفته است. منابع اولیه در کنار بیان جریان رویدادها، به نام و اقدامات آنان پرداخته‌اند. در پژوهش‌های جدید نیز توجه چندانی به این خاندان نشده است.

فدایی اسپهانی در *داستان ترکنازان هند*، به خاندان بارهه، به ویژه در عهد تسلط آنان بر قدرت سلطنتی اشاره نموده است. هالیستر در تشیع در هند، کمی بیش از دیگران به این خاندان پرداخته که بیان اجمالی آغاز و پایان کار سادات بارهه است. رضوی نیز در کتاب خود شیعه در هند اشاره مختصری به سادات بارهه نموده است.

پژوهش حاضر در پی آن است تا جایگاه خاندان بارهه و نقش مؤثر آنان در تقویت یا تضعف گورکانیان را روشن‌تر کند.

بررسی مفهوم «باره»

«سادات» یک طبقه اجتماعی مشخص و متمایز در جامعه و دستگاه گورکانیان هند (۹۳۲-۱۲۷۳ق) بودند. (کنبو، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۱۳۲) یکی از مهم‌ترین خاندان در این طبقه، خاندان «باره» هستند. درباره نام این خاندان «باره» اختلاف نظر وجود دارد؛ از جمله آنکه: «باره» عبارت است از: دوازده موضع که در میان دوآب، یعنی رود جون^۱ و گنگ، نزدیک پرگنه^۲ سنبل واقع شده است. (شاهنواز خان، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۳۷۷) یا گفته شده که پیشینیان آنها در بازار دهلی از بس هرزگی کردند، فرمان صادر شد که بیرون شهر بمانند و چون بیرون را در زبان اردو «باهر» می‌گویند: به مرور زمان با تغییرات زبان، به آنان «باره» گفته شد.

در هر صورت، این سادات گروه توانایی بودند که زادبومشان بخش شرقی «پرگنه مظفرنگر»^۳ بود و در روزگار شمس‌الدین التتمش (۶۰۷-۶۳۲ق) بدین نام شناخته شدند. (فدایی، ۱۳۴۱، ص ۴۳۸) لقب دیگری که به سادات باره داده شده، «سادات کلان» بوده است؛ زیرا در زمان اکبرشاه از زمینداران بسیار کلان ایالت دهلی گردیدند. (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۴)

پیشینه خاندان باره از عهد اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴ق)

سیدابوالفرج الحسینی الواسطی؛ فرزند سید داود جد سادات باره، موطن اصلی خود در واسط عراق را به همراه ۱۲ پسرش در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم هجری قمری ترک کرد و به دعوت محمود غزنوی به هند مهاجرت نمود (Bosworth, 1980, p. 126) این خانواده در هند به چهار شاخه تقسیم شدند:

۱. رود جمنا ناحیه‌ای است میان جمنا و گنگ و به «دوآب» موسوم است.

۲. زمینی که از آن خراج و مال بگیرند. ناحیه و بلوک.

۳. شهری در استان شمالی هند، که اکنون به آن «اوتارپرادش» اطلاق می‌شود.

- ۱) «تیهانپوری»^۱ که سرسلسله آنان سیدنجم‌الدین است.
 - ۲) «چترودی»^۲ که به سیدابوالفضل الواسطی نسب می‌برند.
 - ۳) «کندلیوال»^۳ که سرسلسله آنان سید داود است.
 - ۴) «جاجنری»^۴ که جد آنان سیدابوالفریش است. (M. Elliot, 1869, Vol.1, p.126)
- سادات بارهه که ابتدا به غزنه مهاجرت کردند، پس از مدتی در نواحی گوناگون هند، از جمله مظفرآباد،^۵ هاریانا،^۶ گجرات،^۷ کارناتاکا^۸ و مهاراشترا^۹ سکنا گزیدند. برخی از اعضای این خانواده پس از استقلال پاکستان به این کشور مهاجرت کردند. (Markorits. C, 2002, p. 175 / Sayed Muzafar, part3, p. 1247)
- سادات بارهه، از خانواده‌های شیعه، نخستین بار در زمان پادشاهی اکبرشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ق) به عنوان خانواده‌ای مشهور از آنها نام برده می‌شد. (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۴) زمانی که احمد بارهه به همراه برادرش موفق به فتح «احمدآباد» شد، سپس مأمور تعقیب پسران شیرخان فولادی (۹۴۷-۹۵۲ق) گردید، اما هرچند به آنان نرسید، اما بسیاری از اسباب آنان را به دست آورد و به درگاه بازگشت. وی پس از آن نیابت حکومت و حراست پتن را به دست آورد. (شاهنوازخان، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۳۷۹-۳۷۸؛ نهاوندی، ۱۹۳۱، ج ۱، ص ۷۸۸-۷۸۷)

1. Tihaanpuri.
2. Chatraudi.
3. Kundliwall.
4. Jajneri.
5. Uttar Pradesh.
6. Haryana.
7. Gujarat.
8. Karnataka.
9. Maharashtra.

خاندان احمدخان بارهه که قرن‌ها پیش در هند مستقر شده بودند، ابتدا در سرهند اقامت گزیدند و سپس به تدریج دهلی، میرت و دوآب را زیر نفوذ خود گرفتند. در ۷۵۱ق مظفرنگر مرکز فعالیت آنها گردید و از حمایت دودمان «سیدان» که از ۸۱۷ تا ۸۵۴ق بر دهلی حکومت می‌کردند، برخوردار شدند. (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۴-۱۵۵) سلطان خضرخان، اختیار سهرنپور را به دست سید سالم (سلیم)، رئیس سادات بارهه، داد. (نهایندی، ۱۹۳۱، ج ۱، ص ۴۰۴؛ احمد، ۱۹۲۷، ج ۱، ص ۲۶۶)

محمودخان اولین شخص از طایفه بارهه بود که در دولت گورکانی به امارت رسید. وی ابتدا از ملازمان بیرام‌خان خانخانان شد و در سرکوب مخالفان، از جمله راجپوتیه شرکت داشت. به پاس خدماتش نزدیک شهر دهلی «جاگیر»^۱ دریافت کرد. وی مدتی در گجرات خدمت نمود و سپس به ولایت مدهکر رفت و آن ناحیه را مطیع ساخت و در آن نزدیکی در سال ۹۸۰هـ ق از دنیا رفت. دو پسر وی نیز (شاهنوازخان، ج ۲، ۱۸۹۰، ص ۳۷۵-۳۷۷) از بزرگان درگاه گورکانی (علامی، ۱۸۷۷، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۰) و امیرانی بزرگ و مؤثر و دارای درجه نظامی بودند. (علامی، ۱۸۷۲، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۵) میرقاسم مقام «میرعدلی» و «امیری» ولایت را داشت. (احمد، ۱۹۲۷، ج ۲، ص ۴۵۳) دو برادر در زمان اقطاع‌داری مالک صوبه^۲ اجمیر بودند (شاهنوازخان، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۴۰۹-۴۱۰) و در ۹۹۹هـ ق در گجرات به سرکوب مخالفان پرداختند (ابن اکبر، ۱۹۶۱، ص ۴۶۷-۴۶۸) که سیدهاشم کشته و سیدقاسم زخمی گشت. با وجود این، امر کرد گروهی از شهر حراست کنند. وی بعدها با شاهزاده سلطان مراد به دکن اعزام شد و در سال ۱۰۰۷هـ ق درگذشت. (شاهنوازخان، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۴۰۹-۴۱۰)

۱. «تیول»، قطعه‌های زمین که از دولت یا پادشاه اعطا می‌گردد.

۲. ناحیه، منطقه، مجموعه‌ای از چندین پرگنه.

احمدخان، برادر کوچک محمودخان - که پیش از این شرح خدمت وی در محاصره پتن ذکر شد و در سال ۹۸۰هـ ق درگذشت - منصب «دوهازاری» داشت. پسرش سیدجمال‌الدین از امرای شجاع اکبری بود که در جوانی کشته شد. (شاهنوازخان، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۳۷۹-۳۷۸؛ علامی، ۱۸۷۷، ج ۲، ص ۳۱۷)

بارهه‌ها در عهد اکبرشاه منصبداری شاهزادگان گورکانی را نیز عهده‌دار بودند و در ایالات مهمی همچون دکن خدمت گزار شدند. (شاهنوازخان، ج ۲، ۱۸۹۰، ص ۴۰۲-۴۰۳) در منبع مهم این عصر، کتاب اکبرنامه، نام و خدمات بسیاری از آنان برای دولت گورکانی را می‌توان یافت. (علامی، ۱۸۷۲، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۳۰؛ همو، ۱۸۷۷، ج ۳، ص ۵۲۴)

دلاوری‌های بارهه در میدان کارزار و قدرت نظامی آنان نفوذ سیاسی ایشان را در پی داشت. برای مثال، اکبرشاه خواهان جانشینی پسرش خسرو بعد از خود بود، نه جهانگیر (سلیم)؛ اما در پی حمایت احمدبارهه و سایر سادات، جهانگیر نزد اکبرشاه آمد و از او عمامه و ردای سلطنت دریافت کرد. بعدها نیز که خسرو دست به شورش زد، نفوذ و رهبری همین عده از سادات موجب شکست او گردید. نفوذ این خاندان به مرور زمان بیشتر گردید و هرگاه سخن از رشادت و دلاوری می‌رفت، از آنها نام می‌بردند. (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۴-۱۵۵)

جایگاه خاندان بارهه در عهد جهانگیرشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۶هـ ق)

سادات بارهه در زمان پادشاهی جهانگیر، همچنان در عرصه سیاسی - نظامی فعال بودند. شهرت آنان در شجاعت و تلاش ایشان در نبرد در این زمان بر کسی پوشیده نیست. (معمدخان، ۱۹۳۱، ص ۱۳۱؛ خافی‌خان، ۱۸۶۹، ج ۱، ۲۹۷) سادات بارهه در جنگ‌های عصر جهانگیری، امرای معتبری همچون صفی بارهه (حارثی بدخشی، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۱۴۲) و آدم بارهه جلودار سپاه صاحب صوبه بنگال را در میدان نبرد از دست دادند (معمدخان، ۱۹۳۱، ص ۶۵-۶۶) البته آنها که زنده ماندند بعد از پیروزی‌های خود، از شاه مقام و لقب

دریافت کردند. (خافی‌خان، ۱۸۶۹، ج ۱، ص ۲۹۱؛ معتمدخان، ۱۹۳۱، ص ۱۰۸؛ کنبو، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۸۶؛ رام، ۱۹۸۶، ص ۲۴۶) در سال ۱۰۳۰ق به یمن حضور سادات بارهه که موجب نیرومندی لشکر شاهی شد، پیروزی بر دکنیان حاصل گردید. در این بین، از خاندان بارهه عده‌ای زخمی و کشته شدند. (کنبو، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۵۸-۱۲۱-۱۲۲)

سادات بارهه در اواخر عهد جهانگیر در مسئله جانشینی دخالت نمودند. در پی حمایت نورجهان بیگم^۱ از سلطنت شهریار، پسر جهانگیرشاه برای جانشینی، رفت‌وآمد میرعبدالسلام بارهه را که وکیل دربار جهانگیر بود، به دربار ممنوع کرد. وی حامی شاه-جهان بود و بعد از سلطنت، از وی مقام «پنج‌هزاری» و لقب «اسلام‌خانی» گرفت. (همان، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۱۳۹)

شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸هـ.ق) و نقش خاندان بارهه

شاه‌جهان وقتی به سلطنت رسید، به تعظیم سادات، علما و تکریم مشایخ همت گمارد و حرمت سادات والادرجه، فضلا و درویشان را نگه می‌داشت. (لاهوری، ۱۸۶۷، ج ۱، ص ۳۷-۳۸) شاه‌جهان بعد از رسیدن به قدرت، مناصب را بین امرای خود تقسیم نمود و سادات بارگاه وی به مقامات عالی دست یافتند. (کنبو، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۳؛ لاهوری، ۱۸۶۷، ج ۱، ص ۱۱۷-۱۲۱) در تقسیم جامعه عصر شاه‌جهان، از چهار طبقه به عنوان «ائمه ملک» نام برده شده است که برپایی جامعه را به این چهار طبقه وابسته دانسته‌اند و در سومین قسمت سادات قرار داده شده‌اند. (میرک، ۱۹۶۲، ص ۱۹۰-۱۹۱) بنابراین سادات به مثابه بخشی مهم در جامعه هند تا زمان شاه‌جهان پذیرفته شده بودند و جایگاه ویژه آنان برای همه شناخته شده بود، هرچند نسبت با نبوت از دلایل اصلی یافتن این موقعیت بوده است؛ اما این بدان معنا نیست که آنان صرفاً مبلغان دینی و عقیدتی هستند، بلکه همچنان که تا این برهه از روند ورود آنها به هند بررسی گردیده، ایشان افرادی با توانایی‌ها و

۱. همسر جهانگیر که دختر غیاث‌بیگ تهرانی (اعتمادالدوله) است.

استعدادهای گوناگون بودند که به میزان تلاش خود در بستر جامعه گورکانی جایگاه و قدرت یافتند.

بارهه‌ها در عهد شاه جهان همچنان جایگاه خود را در دستگاه گورکانی حفظ کردند؛ از جمله دلیرخان بارهه که در آغاز سلطنت شاه جهان و به نقلی دیگر، به سبب خدماتش در دکن منصب «چهارهزاری» گرفت. دلیرخان ۱۰۴۲ هـ ق هنگامی که فوجدار «بروده» از توابع گجرات بود، درگذشت. (رام، ۱۹۸۶، ص ۲۰۷؛ شاهنوازخان، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۴۱۳-۴۱۴؛ لاهوری، ۱۸۶۷، ج ۱، ص ۱۲۰ و ۴۴۸)

دیگر امیر بارهه عصر شاه جهانی، سیدجعفر ملقب به «شجاعت‌خان» بارهه است. او که در عهد جهانگیرشاه منصبدار بود، هنگامی که شاهزاده شاه جهان بر اثر اختلاف با پدرش قصد رفتن به ایران داشت، سید از همراهی با وی خودداری کرد. بدین سبب از جهانگیرشاه منصب «هزاری» دریافت کرد. این مسئله بین او و شاهزاده کدورت ایجاد نمود. بنابراین بعد از سلطنت شاه جهان، سید به موطن خود رفت و خانه‌نشین شد. در سال ۱۰۴۱ ق با توجه به خدماتش منصب «چهارهزاری» و لقب «شجاعت‌خانی» به وی اعطا گردید. نویسنده تذکرة الامراء منصب «سه‌هزاری» و تفویض این لقب و رسیدن به فوجداری ترهت را در ۱۰۳۷ ق دانسته و معتقد است: بعد از آن مدتی خانه‌نشین شد و در ۱۰۴۱ ق مجدد به منصب «چهارهزاری» دست یافت.

شجاعت‌خان بارهه از ۱۰۴۶ تا ۱۰۴۹ ق ناظم اله آباد بود. وی در کارنامه خود در آغاز ۱۰۵۲ ق فوجداری و تیولداری نواحی خراج‌گذار سلطنتی ایالت اسلام‌آباد را داشت و در همان جا در ولایت ایرج در ۱۰۵۲ ق بیمار شد و درگذشت. (رام، ۱۹۸۶، ص ۲۷۹-۲۸۰؛ شاهنوازخان، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۴۲۳-۴۲۶؛ لاهوری، ۱۸۶۷، ج ۱، ص ۴۳۹؛ لاهوری، ۱۸۶۸، ج ۲، ص ۳۰۷)

شجاعت‌خان مردی زبان‌دان، عالی‌مشرّب و علاقه‌مند به علم و در جود و کرم بی‌همتا بود. وی با وجود توجه شاه‌جهان، اهل استغنا بود و در سخن، بی‌باکانه حرف می‌زد. پسرانش نیز درجه نظامی داشتند. (شاهنوازخان، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۴۲۶-۴۲۷؛ کنبو، ۱۹۶۷، ج ۳، ص ۱۸۱)

از دیگر دلاوری‌های باره در این عهد آن است که در ۱۰۴۵ق با حملات راجه ججهارسنگه بندبیله راجپوتی به دولت‌آباد، از اکبرآباد سه لشکر به سرداری عبدالله‌خان بهادر، خاندوران‌بهادر و خانجهان تعیین شد. آنان راجه را شکست دادند و پنج قلاع مهم آنجا را تصرف کردند. راجه و افرادش را تعقیب نمودند، او و همراهانش را کشتند و بتخانه‌ها را به مساجد تبدیل نمودند. (لاهوری، ۱۸۶۷، ج ۱، ص ۲۶۰-۲۶۱) همچنین در ۱۰۴۷ق برای فتح قندهار لشکر سادات که بخشی مهم از لشکر عظیم شاهی بودند، بار دیگر حضور اثرگذار خود را نمایان کردند. در این لشکرکشی سادات باره میاندار سپاه بودند. (کنبو، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۳۱) پس از فتح، سادات تقدیر شدند و از سوی شاه درجه نظامی دریافت کردند. (لاهوری، ۱۸۶۷، ج ۲، ص ۴۴-۴۸؛ کنبو، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۲۳۳)

سیاست‌های مذهبی اورنگ‌زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸هـ.ق) و تأثیر آن بر خاندان باره

خطوط کلی روش سیاسی و اجتماعی اکبرشاه - هرچند با شدت و جسارت کمتر - توسط جهانگیر و شاه‌جهان پی گرفته شد. (مجتبائی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۷) در آن زمان نفوذ شیعیان منجر به رشد تشیع در هند گردید (اطهر رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۶۱۰)، اما اورنگ‌زیب یک مسلمان متعصب مذهبی بود. (دولافوز، ۱۳۱۶، ص ۱۶۲) هرچند بیشتر امرای او شیعه بودند، اما از تشیع دم نمی‌زدند. (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۷) تصرف قلمروهای شیعی گلکنده و بیجاپور و انضمام آنها به امپراتوری مغول، هرچند رسماً یک جهاد معرفی نشد، اما شکی نیست که از جانب او عملی مستحسن تلقی می‌گردید. (احمد، ۱۳۶۶، ص ۲۹)

زوال خاندان قطب‌شاهی موجب تنزل شدید تشیع شد، ولی در عین حال به حیات خود همچنان ادامه داد. (اطهر رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۳۰) اورنگ‌زیب تحت نفوذ مشاور مخالف تشیع خود، عبدالقوی، بهره‌ها را به الحاد متهم ساخت و زیر فشار، آنان را مجبور به قبول مذهب اهل سنت نمود. (دفتری، ۱۳۷۵، ص ۳۴۸) اورنگ‌زیب با نهایت قدردانی با فرقه سادات برخورد می‌نمود و رعایت عزت و مقام آنان را از اصول اساسی بارگاه خود قرار داده بود. (همان، ۱۸۶۸، ص ۱۰۸۰) برای مثال، زمانی که سید لطفعلی بخاری که در مرگ پسرش، سیدبهداد، عزادار و سیاهپوش بود، با فرستادن خلعت برای او، دلجویی و رفع لباس عزا نمود. (منشی، ۱۸۶۸، ص ۴۴۹)

سادات بارهه که در دوره گورکانیان به مرور زمان از امرای عمده دربار شده بودند و در بسیاری از مسائل سیاسی و نظامی نقشی مهم ایفا کرده و بسیاری از آنان به درجات بالای نظامی رسیده بودند، این روند پیشرفت را در عهد اورنگ‌زیب ادامه دادند و در لشکرکشی‌های دولت گورکانی و انجام امور مهم از افراد مورد اعتماد دربار گشتند. این امر در طی دستیابی و رقابت اورنگ‌زیب برای سلطنت با برادرانش به خوبی نمود پیدا کرد. (منشی، ۱۸۶۸، ص ۹۶-۱۱۲) در کشاکش جانشینی، بارهه‌ها هر یک با تدبیر و موضع‌گیری خود توانستند در موفقیت یا عدم پیروزی شاهزادگان گورکانی ایفای نقش کنند. (رام، ۱۹۸۶، ص ۳۱۰-۳۱۱) اورنگ پس از تکیه بر تخت شاهی، از امرای بارهه تحت خدمت خود تقدیر نمود. (همان، ۱۸۶۸، ص ۹۶-۲۷۱) البته در این بین تعدادی از سادات بارهه نیز جان خود را از دست دادند. (بختاورخان، ۱۹۷۹، ج ۱، ص ۵۱؛ خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۲۸)

قطب‌الدین محمد بهادرشاه (شاه عالم) (۱۱۱۸-۱۱۲۴ق) و نقش آفرینی خاندان بارهه

در عهد اورنگ‌زیب حکومت گورکانیان در نهایت گستردگی خود قرار داشت، اما بعد از او این سلسله در سراسیمه‌ی ضعف و انحطاط گرفتار شد. دلایل پیدا و پنهان بسیاری را

می‌توان برای اضمحلال آنان یافت. ضعف پادشاهان و رقابت درباریان مسلماً از این دلایل است. در این میان خاندان بارهه همانند دیگر خاندان‌ها از فرصت‌های پیش آمده استفاده نمودند و نقش مؤثر خود را بر جای نهادند. سادات بارهه از زمان اکبرشاه تا عهد اورنگ‌زیب به مناصب مهمی دست یافتند، اما اولین بار بعد از این دوران بود که به دیوانی صوبه یا متصدی‌گری پادشاهزاده نامزد می‌شدند. (شاهنوازخان، ۱۸۸۸، ج ۱، ص ۳۴۵)

با مرگ اورنگ‌زیب، فرزند دوم وی محمداعظم شاه، به جای او بر تخت سلطنت نشست؛ اما دیگر پسران اورنگ نیز در پی کسب تخت سلطنت برآمدند. پسر وی بهادرشاه به همراه پسرانش، صوبه‌دار کابل و ملتان بودند. پسر دوم اورنگ، عظیم‌الشأن، صوبه‌دار بنگاله با شنیدن خبر بیماری پدر روانه دارالخلافه شد و در اکبرآباد خبر مرگ اورنگ به وی رسید. بنابراین در ۱۱۱۹هـ ق در آنجا بر تخت سلطنت نشست و در نامه‌ای به محمداعظم شاه از وی خواست به حکومت دکن اکتفا نموده، سلطنت را به وی واگذارد؛ اما اعظم‌شاه حاضر به این کار نشد. در این هنگام سلطان‌معظم به همراهی پسرانش نیز برای جنگ با وی آماده گردیدند. (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷۵-۳۷۶) در نبرد میان این دو شاهزاده گورکانی، حسین‌علی‌خان و دیگر اولاد و احفاد سیدمیان، ملقب به «عبدالله‌خان بارهه» حضور داشتند و با تمام قوا در حمایت از سلطان‌معظم به نبرد با اعظم‌شاه پرداختند. (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷۸؛ خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۵۹۲-۵۹۵)

حسین‌علی‌خان که پیش از این نبرد در ۱۱۱۹هـ ق مقام «سه‌هزاری» دو هزار سوار را داشت (خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۵۷۵) به همراه برادر، به پاس خدمتشان برای حفظ تاج و تخت، مقام دریافت کرد. سیدعبدالله‌خان و حسین‌علی‌خان هر یک به منصب «چهارهزاری» ارتقای مقام یافتند. (کامورخان، ۱۹۴۷، ص ۱۹-۲۵) بهادر شاه به خاطر جانفشانی آنان در ۱۱۲۰ق صوبه اله‌آباد را به عبدالله‌خان بارهه پسر بزرگ سیدمیان، و صوبه عظیم‌آباد را به حسین‌علی‌خان پسر کوچک‌تر داد. (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۸۰؛

کامورخان، ۱۹۴۷، ص ۲۶-۳۲) بدین سان تا اواخر عهد سلطان بهادر که گرایش‌های مذهبی وی به تشیع و تصوف متمایل بوده (خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۶۰۳-۶۰۵)، جایگاه سادات بارهه و این دو برادر تثبیت و تقویت گردید. (کامورخان، ۱۹۴۷، ص ۱۱۴)

قدرت‌گیری محمد فرخ‌سیر (۱۱۳۱-۱۰۹۶هـ.ق) و نقش بارهه در حکومت وی

پس از مرگ بهادرشاه، فرزند دومش عظیم‌الشان که نسبت به دیگر شاهزادگان به دربار نزدیک بود، بر تخت شاهی نشست؛ اما با اقدامات امیر با نفوذی به نام محمداسماعیل ذوالفقارخان با شاهزاده معزالدین جهاندار و همراهی دو تن دیگر از شاهزاده‌گان که امید تقسیم کشور را داشتند، عظیم‌الشان کشته شد و معزالدین در ۱۱۲۴ق بر تخت سلطنت نشست. (فدایی، ۱۳۴۱، ص ۴۱۲؛ کهویهامی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۶۳؛ خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۶۸۵-۶۸۹) سلطان معزالدین دو، سه ماه از سلطنتش نگذشته بود که آوازه تهبه مقدمات جنگ توسط فرخ‌سیر در پتنه و پیوستن سادات بارهه به وی را شنید. شاه معزالدین وحشت‌زده به شاهجهان‌آباد آمد و به تغییر مناصب پرداخت و سیدعبدالله‌خان را از صوبه‌داری اله‌آباد برکنار کرد و سیدغفار را مسئول اداره اله‌آباد ساخت. (خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۶۹۱-۶۹۲) در ۱۱۲۴ق جهاندارشاه با لشکر بسیار به نبرد با فرخ‌سیر آمد؛ اما به علت اختلاف و تزلزل در سپاهش مجبور به فرار به اکبرآباد گردید و در نهایت، چون امرای دیگر به پادشاهی او امیدی نداشتند، او را در قلعه اسیر کردند. مدت حکومت وی یازده ماه بود. (خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۷۰۰-۷۰۴) به افتخار این پیروزی فرخ‌سیر در ۱۱۲۴هـ.ق، با وساطت عبدالله‌خان بعضی از امرای تشویق کرد. (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۴)

منشی سلیم‌الله علت پیوستن برادران بارهه به فرخ‌سیر را آن می‌داند که آنان ناظم اوده و اله‌آباد بودند و چون معزالدین قصد عزل آنان را داشت، برادران بارهه رفاقت سلطان فرخ‌سیر را غنیمت دانسته، با فوج و خزانه هر دو صوبه رفیق فرخ‌سیر شدند. (منشی سلیم‌الله،

۱۹۵۵، ص ۷۱-۷۲) به هر صورت پس از آن سادات بارهه که خدمت آنها ثابت گشته بود، هر یک به قدر لیاقت خود، مقام و لقب دریافت کردند و سیدعبدالله (قطب‌الملک) اداره امور و ارکان سلطنت و مقام وزارت را عهده‌دار گردید (همان) و به منصب «هفت‌هزاری» ارتقا یافت (خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۷۲۸) و سیدحسین‌علی‌خان بارهه نیز به مقام «میربخشیگری اول» رسید و لقب «امیرالامراء» گرفت و پس از مدتی سیدحسین‌علی صوبه‌دار اجمیر شد. (کامورخان، ۱۹۴۷، ص ۱۹۲) سیدعبدالله اموال و جواهر جهاندار شاه و امایش را ضبط و به فرخ‌سیر تقدیم کرد. (کامورخان، ۱۹۴۷، ص ۱۷۲-۱۸۰) در طی حکومت فرخ‌سیر اداره برخی ایالات و فوجداری مناطق گوناگون بر عهده امرای لایق بارهه گذاشته شد. (همان، ۱۹۴۷، ص ۱۸۰-۱۸۸)

ماجرای برکناری و مرگ فرخ‌سیر (۱۰۹۶-۱۱۳۱هـ.ق) و نقش سادات بارهه

منازعات بین پادشاه و سید عبدالله بارهه موجب آشفتگی و اختلال در سلطنت و خرابی تمام هند گردید. طباطبائی آغاز این اختلاف را در تعیین افراد برای مقامات دیوانی و صدارت می‌داند. تعیین سیدامجد به صدارت کل توسط سیدعبدالله، نخستین علت اختلاف بین شاه و وزیرش بود. قطب‌الملک مدعی بود که اگر در ابتدای کار سخنش نادیده گرفته شود، وزارت اعتبار خود را از دست می‌دهد. هرچند اختلاف بر سر این مسئله بعد از مدتی برطرف گردید، اما شروعی برای درگیری‌های بعدی بین دو طرف شد. آنچه را روزبه‌روز بر دشمنی‌ها افزود و سلطنت چهارصد ساله تیموری را بر باد داد و موجب بدنامی بارهه گردید، می‌توان در شخصیت فرخ‌سیر و قطب‌الملک یافت. فرخ‌سیر عقل و فراست لازم را برای سلطنت نداشت و با اراذل و مردم فرومایه بی‌استعداد که شایستگی انجام امور مهم را نداشتند، معاشرت می‌نمود و قطب‌الملک هم به عیش و آرامش تمایل داشت و زمام امور را به راجه رتن‌چند سپرد که مردی متعصب بود و تحمل انتقاد و اداره امور مهم وزارت را نداشت. (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۵-۳۹۶) شاید همین همکاری با

هندوها اختلاف درباریان با بارهه را افزایش داد و در این رقابت برای قدرت، بارهه‌ها هندوها را قابل اعتمادتر از درباریان مغول مسلمان می‌دانستند.

خافی‌خان معتقد است: سپردن مقام وزارت که امری خطیر بود و همیشه به دانشمندان صبور، با تجربه کاری و با تدبیر داده می‌شد، اشتباهی بود که آن را به سادات بارهه دادند؛ زیرا این مقام بزرگ‌تر از حوصله سادات بود. شاه‌جهان با سی و یک سال و اورنگ‌زیب در مدت پنجاه سال سلطنت دیوانی، یکی از صوبجات یا تصدی‌گری یکی از شاهزاده‌ها را به سران بارهه دادند. بارهه‌ها که در شجاعت و بهادری ضرب‌المثل هستند، از عهد اکبرشاه به حکومت ایالات گماشته شدند و با وجود این، گرایشی به ریاست نداشتند که بخواهند چنین مقام مهمی را در اختیار بگیرند و امور سلطنت را عهده‌دار شوند و آخر کار را به جایی برسانند که مورد سرزنش همگان قرار گیرند و به اسم «آفاکشی» مشهور روزگار شوند و سرانجام موجب استیصال و قلع و قمع دولت بارهه گردند. (خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ۷۳۰-۷۳۱)

سیدعبدالله‌خان بارهه در عهد اورنگ منصب قضا و صوبه‌داری بنگال را داشت، و فرخ‌سیر مقام وزارت، منصب «هفت‌هزاری» و لقب «میرجمله» را به وی اعطا نمود. بدین‌سان او صاحب اختیار امور سلطنت و اداره کارهای خلافت شد. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۲) با بروز اختلاف، امرا شاه را راضی کردند که برای اداره دکن و صوبه پتنا، امیرالامراء و میرجمله را به آنجا بفرستند، هرچند فرخ‌سیر تمایلی به دوری میرجمله از نزد خود نداشت؛ اما مصلحت کار را در انجام آن کار دید. بنابراین پتنا و نواحی آن را به میرجمله داد و به او گفت که در آنجا منتظر فرمان وی باشد تا زمانی که وی را احضار کند. صوبه دکن نیز به امیرالامراء تفویض شد. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۵-۷)

مدتی بعد شاه میرجمله را مجدداً به دربار فراخواند. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۱۱) در این میان عده‌ای از امرا به بدگویی از سیدعبدالله‌خان نزد شاه پرداختند. سیدعبدالله چگونگی ماجرا را برای برادر خود امیرالامراء حسین‌علی‌خان نوشت (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۱۸-۲۵)

و از وی خواست که سپاه را آماده سازد و به دارالخلافه بیاید. اطرافیان شاه از وی می‌خواستند وزارت را به کس دیگری بدهد. شاه به دو تن از امیران این مقام را پیشنهاد داد که آنان امتناع نمودند. وقتی آتش اختلاف بالا گرفت و نقش‌های شاه برای سیدعبدالله برملا شد، فرخ‌سیر مصلحت را در رفع کدورت با وی دید و با رفتن به خانه او به ظاهر اختلاف‌ها پایان یافت؛ اما در باطن کدورت باقی ماند. در همین زمان، حسین‌علی‌خان که مطابق نوشته برادر، در دکن از ماجرا آگاهی یافته بود، امور را به علی‌خان برادرزاده خود سپرد و خود با لشکر بسیار و توپ‌های فراوان عازم شاهجهان‌آباد گردید.

در راه، پسر محمداکبر نبیره اورنگ‌زیب که در دکن آواره بود، توسط راجه ساهو گرفتار شد. امیرالامراء به دربار نامه نوشت که در صورتی که مادر و برادر راجه‌ساهو را که در قلعه مبارک محبوس هستند آزاد کنند، راجه شاهزاده را به درگاه می‌فرستد. چون آمدن حسین‌علی‌خان بدون حکم موجب فتنه و آشوب می‌شد، بنابراین به وسیله یکی از امرا از وی خواسته شد که به دکن برگردد و زندانی را به شخصی دیگر واگذار کند تا به دربار بیاورد؛ اما حسین‌علی با پیک به شاهجهان‌آباد روانه شد؛ بدین علت که اگر وی خلاف وعده‌ای که به راجه‌ساهو داده بود عمل کند، جمعیت همراه وی شورش می‌کنند و بازگشت به مصلحت نیست. به همین سبب، وی که در نزدیکی پایتخت بود، مراجعت نکرد و روانه دربار شد.

عبدالله‌خان با دوراندیشی دریافت که امیران بزرگ و خانه‌زاده‌های شاهی، بودنشان در دربار به صلاح نیست. بنابراین به شاه گفت که صوبه‌های بزرگ خالی از حاکم هستند و آشوب برپاست و بدین‌روی آنان را از دربار دور ساخت. در این بین، امیرالامراء وقتی به اطراف دارالخلافه رسید، پیام فرستاد که شاهزاده را زودتر خواهد فرستاد و خود پس‌فردا به حضور و ملاقات شاه خواهد آمد. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۲۷-۳۳) امیرالامراء با سپاهیان وارد دارالخلافه شد و شاه به طمع زندانی مهمی که به چنگ آورده بود، به امور رسیدگی

نکرد. امیرالامراء سربازان خود را بر دروازه‌ها گذاشت و گماشتگان شاهی را بیرون کرد و شاه از این امور خبردار نشد. روز بعد امیرالامراء به دیدن شاه رفت و در پاسخ شاه که از او زندانی را خواست، التماس راجه‌ساهو برای آزادی برادر و مادرش را مطرح کرد و گفت: به‌خاطر قولی که به وی داده است، به محض آزادی زندانیان، وی هر جا امر کنند شاهزاده را تحویل خواهد داد. امیرالامراء بارهه روز دیوان عام را برای تحویل زندانی تعیین نمود تا عنایات شاهی به نظر همه مردم دیده شود و بعد از آن به خانه خود رفت. شب هنگام ارکان دولت و اعیان به شاه گفتند که سیدعبدالله خان و امیرالامراء قصد توطئه و فریب دارند و همه کارهای آنان دروغ و نیرنگ بوده است. بنابراین بهتر است از قلعه بیرون رود. فرخ‌سیر که به بهانه شکار قصد خروج از قلعه را داشت، با اصرار سیدعبدالله که صبح زندانی را می‌آورند، از رفتن بازماند.

هشتم ربیع‌الاول ۱۱۳۱ق دو برادر با سپاهیان به دربار آمدند و همه جا را تصرف کردند. وقتی همه در دیوان خاص نشستند، شاه به اندرون رفت و نقشه فرار و باز نمودن راه گریز را در نامه‌ای برای یکی از امرا نوشت؛ اما کار از کار گذشته بود و با آگاهی سیدعبدالله از این موضوع، تمام راه‌ها بسته شد. برادران بارهه وقتی کار به اینجا رسید، شاه را اسیر کردند و طرفداران وی را متفرق ساختند و اموال شاهی را ضبط نمودند و با اتفاق نظر دو برادر، در ۱۱۳۴ق رفیع‌الدرجات نبیره بهادر شاه را از حبس خانگی درآورده، بر تخت پادشاهی نشانند و سکه و خطبه به نام وی جاری کردند و جمیع امرا و منصبداران اطاعت نمودند. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۳۴-۳۸؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۷-۴۱۹)

طباطبائی نویسنده سیر المتأخرین معتقد است: سادات افغانه را که مورد اعتمادشان بودند، زندانبان فرخ‌سیر نموده بودند. شبی وی می‌خواست از راه بام به بیرون برود که بر روی یکی از بام‌ها، افغانه متوجه فرار وی شدند. به دنبال او گشتند و وی را پیدا نمودند. هنگام نشاندن او، ضربه‌ای بر سر فرخ‌سیر زدند که موجب مرگ وی گردید. محمدهاشم بن

خواجه میر مورخ، مرگ فرخ‌سیر را به دستور سادات می‌داند. (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۱۹-۴۲۰) اما کامورخان بیان می‌دارد که از روزی که سلطنت هندوستان به دودمان گورکانی رسید، بسیاری از باره‌ها به مقام و منصب بالا رسیدند و از نزدیکان به دربار سلاطین شدند و از هیچ‌کدام از آنها نافرمانی و گردنکشی به وقوع نپیوست (کامورخان، ۱۹۴۷، ص ۲۶۱-۲۶۲) تا زمان فرخ‌سیر که او را کور نمودند و در تریپولیه حبس کردند و سپس فرمان قتل وی را صادر نمودند. (همان، ۱۹۴۷، ص ۲۶۹-۲۷۰) لکهنوی مرگ فرخ‌سیر را به علت سختی اسارت و درد چشم که در آنها میل کشیده شده بود، می‌داند. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۴۶) فرخ‌سیر تا سال ۱۱۳۱ ق حکومت کرد. (خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۸۱۵)

رفیع‌الدرجات (۱۱۱۰-۱۱۳۱ هـ ق) منتخب باره

رفیع‌الدرجات فرزند سوم فرخ‌سیر بود. قطب‌الملک چند ساعت بعد از آنکه وی را به سلطنت رسانید، او را به حرمسرا فرستاد. سپس برج و بارو را مستحکم کرد. حسین‌علی خان و چهار، پنج‌هزار تن از تابعان و نوکرانش در یک خان‌نشین سکنا گزیدند. این امر باعث مخالفت برادرش سیدعبدالله‌خان با او شد؛ زیرا او در قلعه تمامی خزائن، سلاح‌خانه و دیگر امکانات شاهی را متصرف شد و بیش از دویست تن از امرای پادشاه را مقتول یا بی‌منصب کرد و املاک آنها را به رفقای خود داد. رفیع‌الدرجات در امور مهم سلطنت دخالتی نداشت؛ اداره دربار در دست وزیر و برادرش قرار داشت؛ اما طوری وانمود می‌کردند که هر حکمی که اجرا می‌شود از طرف شاه است و عزل و نصب‌ها به فرمان او انجام می‌گیرد. (کامورخان، ۱۹۴۷، ص ۲۶۹-۲۶۳؛ خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۸۱۶-۸۳۰) طبقات و گروه‌های دیگر از اقدامات دو برادر متعجب بودند و از اینکه اموال مردم به راجه رتن چند سپرده شده بود، ناراضی بودند. آنان جز نسبت به باره‌ها و طبقه دکاندار به کس دیگری توجه نمی‌کردند و به اشراف ولایات بی‌اعتنا بودند. (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۵-)

رفیع‌الدوله (شاه جهان ثانی ۱۱۰۷-۱۱۳۱ هـ.ق)

برادران بارهه از جانب نظام‌الملک (آصف‌جاه) صوبه‌دار مالوا، نگران بودند؛ زیرا نیکوسیر پسر محمد اکبر با دو برادرزاده‌اش از مدت‌ها قبل در قلعه اکبرآباد محبوس بودند و صوبه از حاکم خالی بود. بنابراین سید غیرت‌خان خواهرزاده خود را صوبه‌دار آنجا کردند. بعد از چندی برادران بارهه قلعه‌داری اکبرآباد را به شخصی به نام «سمندر خان» دادند. وی با رسیدن به قلعه، شاهزاده نیکوسیر را بر تخت شاهی نشاند. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۳۹-۴۰)

در رجب ۱۱۳۱ ق به برادران بارهه خبر دادند که توپچیان قلعه اکبرآباد به مأمور آنان راه نداده‌اند و علم مخالفت برافروخته‌اند. دو برادر از شنیدن این خبر مضطرب شدند و خانمان شاهی را همراه خود برداشته، به سوی اکبرآباد روانه شدند. هنگامی که برای برادران بارهه مسلم شد که آتش فتنه در اکبرآباد بلند شده، سلطان رفیع‌الدرجات را که مدقوق (ضعف و لاغری، بیماری دق) شده بود، به حرمسرای شاهی فرستادند و سلطان رفیع‌الدوله را در ۱۹ رجب ۱۱۳۱ ق بر سریر شاهی نشاندند و کارها را به دست افراد قابل اعتماد خود سپردند. (کامورخان، ۱۹۴۷، ص ۲۷۲-۲۷۸)

طباطبائی بیان می‌کند که رفیع‌الدرجات مسلول بود و چهار ماه بعد از سلطنت درگذشت. (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲۱) در شاهنامه منورکلام چنین آمده که حسین‌علی خان مأمور سرکوب مخالفان شد و بعد از نبردهای سنگین، قلعه تصرف و شاهزاده نیکوسیر دستگیر شد و با رسیدن خبر پیروزی، سید عبدالله به همراه شاه رفیع‌الدرجات به اکبرآباد رفتند. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۴۰-۴۵) بعد از فتح اکبرآباد برادران بارهه به قصد تنبیه یکی از امرای سرکش به همراه سلطان از قلعه خارج شدند و در حین بازگشت، شاه در بیرون قلعه اکبرآباد فوت کرد و دو برادر تا آوردن شاهزاده‌ای از شاهجهان‌آباد ماجرا را مخفی نمودند و بعد از دو روز که رفیع‌الدوله برادر کوچک رفیع‌الدرجات مرحوم به

اکبرآباد رسید، مرگ شاه را اعلام و رفیع‌الدوله را با عنوان شاه‌جهان ثانی بر تخت نشانند و خطبه و سکه به نامش کردند. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۴۶-۴۸؛ خافی‌خان، ج ۲، ۱۸۷۰، ص ۸۳۱-۸۳۸)

محمدشاه (محمدروشن اختر) (۱۱۳۱-۱۱۶۱ هـ.ق) و پایان کار خاندان بارهه

رفیع‌الدوله بعد از چهار ماه از دنیا رفت. این بار سیدعبدالله پسر دایی خود غلام‌علی‌خان، پسر سیدخان‌جهان را به فتح‌پور برای آوردن محمدروشن پسر شاهزاده جهان‌شاه بن بهادرشاه فرستاد. وی را در ذی‌قعدة سال ۱۱۳۱ هـ.ق با لقب «ناصرالدین محمدشاه» بر تخت شاهنشاهی گورکانی نشانند و به نام وی سکه و خطبه را جاری نمود. (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲۳؛ لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۴۸؛ خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۸۳۹-۸۴۱) در این هنگام ناظم اله‌آباد درگذشت و حاکم جدید حاضر به اطاعت نشد. با تدابیر برادران بارهه، وی در عوض صوبه‌داری اوده، آن قلعه را واگذار کرد. در این زمان نظام‌الملک صوبه‌دار مالوا به بهانه سرکوب مخالفان به سوی دکن لشکرکشی کرد. امیرالامراء او را از این کار منع کرد، اما وی اظهار داشت که قصد شورش ندارد. این مسئله سید را عصبانی کرد و وی را از صوبه مالوا برکنار نمود. نظام‌الملک هم با شنیدن این خبر به دکن رفت و تمام دکنیان با وی همراه شدند. برادران بارهه برای حل مشکل از دلاورخان بخشی که در منطقه راجه ملک راجپوتیه در حال مأموریت بود، خواستند که به دکن رفته، وی را برگرداند و به حضور آنان بیاورد.

او در برهانپور به نظام‌الملک رسید، اما گرفتار کمین سپاه وی شد و با کشته شدن دلاورخان، سپاهش نیز شکست خورد. برادران بارهه با شنیدن خبر به فکر چاره افتادند؛ زیرا خاندان و خانواده بارهه با عالم‌علی‌خان، برادرزاده‌شان و خزائن همه در دکن قرار داشتند. بنابراین از سوی سلطان به نظام‌الملک نامه نوشته، و دکن را به وی دادند و درخواست فرستادن خاندان سادات را نمودند. عالم‌علی‌خان در اورنگ‌آباد با سپاه خود به

دستور عموهایش آماده ماند. نظام‌الملک با دریافت نامه صوبه‌داری دکن، در صدد پراکنده کردن سپاه عالم‌علی برآمد و از وی خواست سپاهیان را مرخص کند. بسیاری از سپاهیان با انتشار خبر اعطای صوبه‌داری دکن به نظام‌الملک، به وی پیوستند و با ترفند نظام‌الملک که نوکران خود را در سپاه عالم‌علی وارد کرد، در هنگام نبرد او را شکست دادند و وی را کشتند. نظام‌الملک علت این موضوع را نپذیرش فرمان جدید و شورش او باش همراه عالم‌علی‌خان جلوه داد.

برادران بارهه پس از شنیدن خبر و تدبیر بسیار تصمیم گرفتند که امیرالامراء برای سرکوب نظام‌الملک به دکن بروند و سیدعبدالله به شاهجهان‌آباد رفته، از قلعه مذکور که شاهزاده‌ها در آن محبوس بودند، منتظر اخبار دکن ماند، هرچند جدا شدن دو برادر در آن شرایط کاری هوشمندانه و عاقلانه‌ای نبود. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۴۸-۶۶؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲۱-۴۳۲) در این بین، امیرالامراء همه درگیری‌ها را از چشم مغولان می‌دید و در پی آن بود اعتمادالدوله محمدامین‌خان را که در اکبرآباد بود، تنبیه کند تا به همه آنان ضرب شستی نشان دهد؛ اما اعتمادالدوله آگاه شد و به بند و بست قلعه اکبرآباد نشست و امیرالامراء هم کاری از پیش نبرد. سیدعبدالله که آن زمان هنوز در اکبرآباد بود، از راه دوراندیشی آن دو را آشتی داد و اعتمادالدوله سیدغیرت‌خان و سیدجمال‌الدین، خواهرزاده‌های خود و دیگر امرای بزرگ را به همراه امیرالامراء به دکن اعزام نمود.

در دکن مقام توپخانه سرکار والا را از حیدرقلی‌خان مغول به بهانه وجود دشمنی گرفت و به غیرت‌خان داد. پس از این بود که آنان نقشه قتل امیرالامراء را کشیدند و در فرصتی مناسب در زمان بازگشت از دولت‌خانه او را به قتل رسانیدند. حکم شاهی به مصادره اموال و خزائن بارهه صادر شد. غیرت‌خان و جمال‌الدین بارهه با شنیدن خبر به جنگ پرداخته، کشته شدند. قتل سیدحسین‌علی‌خان و خواهرزاده‌هایش در ۱۱۳۲ق روی داد. روند قدرت‌یابی حسین‌علی‌خان از زمان عالمگیری شروع شد. او در عهد اورنگ‌زیب،

به تدریج صاحب موقعیت شد و از ۱۱۰۹ق مقام «فوجداری» نواحی گوناگون به وی سپرده شد که در این مسئولیت بسیار موفق عمل نمود. (خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۴۵۶-۴۵۸) او که در سخاوت و شجاعت از برادر بزرگ خود برتر بود، در عهد اورنگ‌زیب در نهایت، به حکومت رن‌تپور و در اواخر حکومت او فوجداری هندون بیانیه را داشت. حسین‌علی خان در همت و مروت یکتای روزگار خود بود. (شاهنوازخان، ۱۸۸۸، ج ۱، ص ۳۲۲-۳۳۶)

سیدعبدالله با شنیدن ماجرای کشته شدن برادر، به دارالخلافه روانه شد و در نامه‌ای به شاه، خواهان مجازات قاتلان گردید. وی بعد از رسیدن به دارالخلافه سلطان محمدابراهیم، پسر شاهزاده رفیع‌الشأن را که در قلعه زندانی بود، بر تخت شاهی نشاند، سکه و خطبه به نام وی جاری نمود و با تصرف خزانه شاهی سپاهی فراهم آورد و سران باره و دیگر حاکمان صوبجات را از شهرهای دیگر فراخواند.

بعد از جمع آوری سپاه به همراه سلطان از شاهجهان‌آباد خارج شدند و در بیرون شهر اردو زدند. شاه تصمیم گرفت سیدعبدالله‌خان را تنبیه کند و حکم کرد سید مذکور را دستگیر کنند. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۶۷-۷۸) دو سپاه بعد از طی مسیرهایی در منطقه متصل به رود جمنان آماده نبرد شدند. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۸۰-۹۴) لشکرهای باره که نزدیک به دوازده هزار سوار بودند، با یکصد و پنجاه ارابه پر از سادات باره که هر یک خود را رستم عصر می‌دانست، به قطب‌الملک پیوستند. (طباطبائی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۳۹) نبرد در سیزده محرم ۱۱۳۲ق آغاز شد و به خاطر فاصله سپاه سادات از رود جمنان بسیاری از سپاه تشنه و زخمی در روز اول نبرد گریختند. در روز بعد بیشتر یاران سیدعبدالله کشته شدند و مابقی به نواحی خود رفتند. با حمله دیگر سیدعبدالله کشته شد و سلطان محمدابراهیم گرفتار و نزد محمدشاه فرستاده شد. (لکهنوی، ۱۹۶۸، ص ۸۰-۹۴؛ کامورخان، ۱۹۴۷، ص ۳۱۱-۳۱۳)

فدایی بیان می‌کند که قطب‌الملک تا پایان ۱۱۳۵ق در زندان پادشاه بود و در همان جا درگذشت. (فدایی، ۱۳۴۱، ص ۴۳۷) خافی‌خان زمان مرگ وی را ذی‌الحجه ۱۱۳۴ق نقل نموده و ظن به مسموم کردن او را نیز ذکر نموده است. (خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۹۴۱) با وجود آنکه درباره دو برادر و اقدامات سیاسی آنها انتقاد و بدگویی بسیار شده، اما هر دو برادر در رعیت‌پروری ممتاز بودند و در کمک به مردم و نیازمندان، به ویژه حسین‌علی‌خان بیش از برادر بزرگ‌تر خود تلاش می‌کرد. وی در مدت گرانی در خجسته بنیاد، مبلغ زیادی نقدی و غله تعیین کرد که هر روز به فقرا و بیوه زنان برسانند و در تابستان در تأمین آب آشامیدنی مردم این شهر عدالت به خرج می‌داد. سیدعبدالله نیز فردی بردبار بود و به خوش اخلاقی شهرت داشت. (خافی‌خان، ۱۸۷۰، ج ۲، ص ۹۴۲)

بعد از قتل برادران بارهه، خویشاوندان و وابستگان خاندان سادات به عزاداری پرداختند. زنان، فرزندان و خانواده سادات و اتباع ایشان پریشان شدند. بعضی فرصت را غنیمت شمرده، تا رسیدن طرفداران پادشاهی، هر چه توانستند زیر چادرهای کهنه جاگرفته، فرار نمودند. برخی به سلامت گریختند و گروهی گرفتار شدند. زنان سیده چادر شکیبایی بر سر کشیده، پاکدامنی خود را حفظ نمودند. برادرزاده‌های قطب‌الملک، غلام‌علی‌خان و نجابت‌علی‌خان را که تغییر لباس داده و قصد رفتن به قصبه جانست - موطن اجدادی‌شان - را داشتند، به مقصد نرسیده، در راه اسیر کردند و به دارالخلافة فرستادند. (طباطبائی، بی تا، ج ۲، ص ۴۴۳)

در این بین، سید نجم‌الدین‌علی‌خان بارهه، دیگر پسر عبدالله‌خان سیدمیان، که در همراهی با برادرانش به مقام و موقعیت عالی رسید و در زمان سلطنت رفیع‌الدوله صوبه‌داری اکبرآباد را در اختیار داشت، با قتل حسین‌علی‌خان به دستور سیدعبدالله بارهه مأمور حفظ دارالخلافة شد. وی سپاهی گرد آورد و بعد از دستور برادر مبنی بر رهایی پایتخت، به لشکر سادات پیوست. وی در نبرد به شدت زخمی و دستگیر شد. در ۱۱۳۷ق با

شفاعت یکی از امرای سادات از زندان رهایی یافت و به حراست اجمیر گماشته شد. وی در نبرد با مرهته یاریگر سپاه شاهی بود. بعد از آن به زادگاه خود بازگشت و پس از چندی به حکومت گوالیار رسید و در حل و فصل مشکلات آنجا تلاش بسیار نمود تا آنکه درگذشت. (شاهنواز خان، ۱۸۹۰، ج ۲، ص ۵۰۸-۵۱۰؛ طباطبائی، بی تا، ج ۲، ص ۴۶۱؛ فدایی، ۱۳۴۱، ص ۴۴۶)

سردسته مخالفان سادات، نظام‌الملک (آصف جاه)، نایب‌السلطنه دکن بود که باره‌ها، خود به پاس سکوتش درباره عزل جهاندارشاه و کمک مؤثری که در پیشبرد مقصود ایشان داشت، به منظور تعظیم و تقویت فرخ‌سیر به این مقام رساندند. نیز از دیگر مخالفان سادات که با نظام‌الملک همدستان بود، سعادتخان رهبر دسته ایرانی‌ها بود. این دو با هم برادران باره را از قدرت حذف کردند. خاندان باره تا سال ۱۱۵۰ق و پایان سلطنت محمدشاه همچنان قدرتمند باقی ماندند، تا اینکه با وقوع واقعه‌ای که به «قتل عام سادات» مشهور است، در جنست واقع در مظفرنگر، موطن اصلی این خاندان از پای درآمدند. (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۶-۱۵۷)

شرح ماجرا آن است که سیف‌الدین علی خان باره از همراهی با قطب‌الملک کناره کشیده و به موطن خود آمده و انزوا گزیده بود و از راه درآمد جاگیر قدیمی موروثی روزگار خود را می‌گذرانید، اما اعتمادالدوله وزیر و دیگر مغولان که وجود سادات را مانع سعادت خود می‌دانستند و به وجود احدی از آنان راضی نبودند، به دنبال بهانه‌ای گشتند تا وی را از بین ببرند. بنابراین شخصی را به‌عنوان مأمور سرپرستی املاک و اقطاع سیف‌الدین و دیگر باره‌ها تعیین نمودند. وی بعد از مدتی به ظلم و ستم بر اولاد سادات پرداخت و چون هیچ راه خلاصی از دست وی نداشتند و سادات را به قوت لایموت عاجز و محتاج کرده بود، سادات او را به قتل رسانیدند. با رسیدن این خبر، بهانه برای اعتمادالدوله فراهم شد و سرکوب سادات را از امور مهم وزارت خود دانست. بدین‌روی لشکری را برای

سرکوب آنان فرستاد. سیف‌الدین و دیگر سادات به مقابله برخاستند و زمانی که سادات در آستانه پیروزی بودند، ناگهان گروهی از افغانه روهیله از راه رسیدند و سیف‌الدین و دیگر سادات را به شهادت رسانیدند و بعد جنست (جانسته) را که مسکن قدیمی سادات بود، غارت نمودند. به خانه سادات ریختند و همه چیز را با خاک یکسان نمودند و آه و ناله از خانه اولاد پیامبر به آسمان رفت. (طباطبائی، بی تا، ج ۲، ص ۴۷۷-۴۷۸) برخی از بازماندگان این طایفه هنوز در جنست زندگی می‌کنند.

بی‌تردید سادات بارهه به خاطر منافع خود و نه به خاطر پیشبرد مذهب شیعه در سیاست مداخله می‌کردند، ولی نفوذ آنها موجب رونق تشیع در هند گردید. (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۶-۱۵۷) این سادات گرچه از خارج هند بدان سرزمین آمده بودند، اما چون دیرزمانی بود که در آنجا اقامت داشتند، خود را هندی می‌دانستند و با امپراتوران مغول کاری نداشتند. وانگهی، آنها شیعه بودند و معتقداتشان موجب جدایی بیشتر آنان و فرمانروایان کشور می‌گردید. سیاست‌های ارتجاعی اورنگ‌زیب، از جمله وضع جزیه برای شیعه، موجب نفرت شدید شیعیان شده بود. همین امر هندوها را نیز رنجاند و گونه‌ای یگانگی بین هندوها و سادات بارهه پیدا شده بود. علاوه بر این، سادات توانستند با مراتی‌ها به توافق برسند و رویاروی مغول‌ها قرار گیرند. مخالفت با دو برادر بارهه در نهایت به خشونت انجامید؛ زیرا رهبر شیعیان هند اوضاع را بر ضد اربابان پیشین خود برگرداند و مغول کبیر را به دست‌نشاندهی کشاند و اشراف بلندمرتبه مغول را فاقد قدرت کرد و زور و زر و حق انتصاب را در انحصار خود درآورد و این خفت و اهانتی بود برای کسانی که در مکتب اورنگ‌زیب پرورش یافته بودند، به گونه‌ای که به زبان نمی‌توان آورد. (همان، ۱۳۷۳، ص ۱۵۵-۱۵۶)

نتیجه

خاندان بارهه از سادات شیعه مذهب هند بودند که نخستین تجربه سیاسی خود را در عهد حکومت سادات خضرخانیه با اداره سهرنپور به دست آوردند. این خاندان یکی از چند خاندان بزرگی بودند که با تأسیس حکومت گورکانیان هند توانستند نقش و تأثیر حضور خود را به نمایش بگذارند و در روند رویدادهای جامعه گورکانی مؤثر باشند. با روی کار آمدن اکبرشاه، بستر مناسب برای مطرح شدن خاندان بارهه فراهم گردید. ماجرای قلعه پتن و مقاومت شجاعانه لشکر بارهه در برابر دشمنان گورکانی اعتبار و جایگاهی مطمئن برای آنان نزد اکبرشاه ایجاد نمود. به پاس خدمات نظامی و توانایی که افراد این خاندان نشان دادند، در عهد اکبری بسیاری از آنان به درجات بالای نظامی دست یافتند و اداره نواحی به آنان سپرده شد.

خاندان بارهه در پایان عهد اکبر شاه به اندازه‌ای قدرت سیاسی خود را تثبیت نموده بودند که حضور و نظر امرای آنان در مسئله جانشینی بعد از اکبرشاه هم تأثیر گذارد و با حمایت از جهانگیر، سلطنت وی حتمی شد. سادات بارهه در عهد جهانگیرشاه و جانشینش شاه جهان، همچنان برتری و تداوم حضور خود را در بدنه حکومت گورکانی حفظ نمودند. بارهه‌ها در این دوران، حضور در نبردها و دریافت درجات بالای نظامی و فوجداری تا اداره ایالات مهم را در پرونده خاندان خود دارند. با وجود آنکه هدف سادات بارهه توسعه و ترویج تشیع نبود، اما مسلماً اداره نواحی گوناگون و حسن اجرای وظیفه توسط آنان تأثیرات فرهنگی و عقیدتی خود را بر این مناطق به جا گذاشت و موجب گسترش اسلام و تقویت تشیع نیز گردید. خاندان بارهه با وجود تعصبات شدید مذهبی اورنگ‌زیب همچنان مطرح بودند. علت این امر آن است که این خاندان فراتر از موقعیت مذهبی و به اتکای توانایی و استعداد افراد خاندان خود در جامعه و دستگاه حکومتی فعالیت می‌کردند و اگرچه دم از تشیع نمی‌زدند، اما هرگونه تلاش و موفقیت آنان برای بقای تشیع مهم بود.

بعد از اورنگ‌زیب دوران کوتاه بهادرشاه عرصه‌ای دیگر برای عرض اندام خاندان بارهه بود، بدین صورت که سلطان بهادر رقیب خود، اعظم‌شاه، را به مدد سپاه خاندان بارهه شکست داد و به خاطر جانفشانی آنان توانست بر تخت سلطنت بنشیند. بارهه به پاس این خدمت به رأس هرم قدرت نزدیک‌تر شد و گرایش‌های مذهبی سلطان بهادر که متمایل به تشیع بود، موقعیت آنان را محکم‌تر و برتری خاندان بارهه را تقویت نمود. بارهه‌ها بعد از مرگ بهادرشاه، بار دیگر با حمایت خود از شاهزاده فرخ‌سیر و به سلطنت رساندن وی نشان دادند که از هوش سیاسی و توان نظامی بالایی برخوردارند، اما نفوذ و قدرت بیشتر و تسلط آنان بر مقام وزارت و امیرالامرای به مذاق دیگر خاندان‌ها و رقبای سنتی‌شان (مغولان و دکنیان) خوش نمی‌آمد و روز به روز بر رقابت‌ها و دشمنی‌ها علیه بارهه‌ها افزود.

در این دوران دو برادر بارهه سیدعبدالله و سید حسین‌علی‌خان بارهه مؤثرترین و رهبر اصلی خاندان بارهه و پیش‌برنده این جریانات بودند. آنان بالاترین مقامات را در اختیار گرفتند و بر امور سلطنت و کشور نفوذ کامل داشتند. این امر در نهایت، منجر به همدستی سلطان با مخالفان و دسیسه‌های مکرر آنان علیه بارهه‌ها گردید؛ اما دو برادر بارهه با برکناری به موقع فرخ‌سیر و روی کار آوردن سلطان مدنظر خود، از رقبای پیشی گرفتند. رفیع‌الدوله، رفیع‌الدرجات و بعد از آنها محمدشاه دست‌نشانده‌های سیدعبدالله و حسین‌علی‌خان بارهه بودند.

دوران رفیع‌الدوله و رفیع‌الدرجات به اندازه‌ای کوتاه بود که فرصتی برای همدستی با مخالفان بارهه نیافتند. اما با روی کار آمدن محمدشاه، رقیبان سیاسی سادات بارهه فرصت مناسبی به دست آوردند و بار دیگر با همدستی با سلطان دسیسه‌چینی را آغاز کردند. آنان با طرحی از پیش تعیین شده خاندان بارهه را تار و مار کردند. خاندان بارهه پس از آن دیگر نتوانستند موقعیت گذشته خود را به دست آورند.

منابع

۱. ابن‌اکبر، سکندر بن محمد عرف منهجو (۱۹۶۱)، *مرآت اسکندری*، تصحیح سیتش چندر، بروده، شعبه تاریخ دارالعلوم الاطیفة جامعه مهاراجه سیاحی راو.
۲. احمد، خواجه نظام‌الدین (۱۹۲۷)، *طبقات اکبری*، تصحیح بی. دی. ام. ای. سی. اس کلکته، آسیاتک سوسایتی.
۳. احمد، عزیز (۱۳۶۶)، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران، کیهان.
۴. بختاورخان، محمد (۱۹۷۹)، *مرآة العالم*، تصحیح ساجده س. علوی، لاهور، اداره تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب.
۵. حارثی بدخشی دهلوی، میرزا محمد بن رستم (۱۹۹۶)، *تاریخ محمدی*، تصحیح احمد فاروقی، هند (تراپرادیش)، کتابخانه رضا رامپور.
۶. خافی‌خان، محمد هاشم خان نظام‌الملکی (۱۸۶۹)، *منتخب اللباب*، تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی غلام قادر، کلکته، آسیاتک سوسایتی.
۷. _____ (۱۸۷۰)، *منتخب اللباب*، تصحیح ولزی هیگ، کلکته، آسیاتک سوسایتی.
۸. دفتری، فرهاد (۱۳۷۵)، *تاریخ عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فروزان.
۹. دولافوز، ث. ف (۱۳۱۶)، *تاریخ هند*، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، کمیسیون معارف.
۱۰. رام، کیول (۱۹۸۶)، *تذکرة الامراء*، کراچی، هستاریکل سوسایتی.
۱۱. رضوی، سید عباس اطهر (۱۳۷۶)، *شیعه در هند*، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
۱۲. شاهنوازخان، نواب صمصام‌الدوله (۱۸۸۸)، *مأثر الامراء*، ج ۱، تصحیح مولوی عبدالرحیم، کلکته، آسیاتک سوسایتی.
۱۳. _____ (۱۸۹۰)، *مأثر الامراء*، ج ۲، تصحیح مولوی عبدالرحیم، کلکته، آسیاتک سوسایتی.
۱۴. طباطبائی، غلام‌حسین خان (بی‌تا)، *سیر المتأخرین*، ج ۲، چاپ سنگی، بی‌جا.
۱۵. علامی، ابوالفضل بن مبارک (۱۸۷۷)، *اکبرنامه*، ج ۲، تصحیح مولوی آغا احمدعلی، کلکته، مظهر العجایب.

۱۶. _____ (۱۸۷۲)، اکبرنامه، ج ۱، تصحیح مولوی آغا احمدعلی، کلکته، مظهر العجایب.
۱۷. فدایی اسپهانی، میرزا نصرالله خان (۱۳۴۱)، داستان ترکنازان هند، تهران، قویم.
۱۸. کامورخان، محمدهادی (۱۹۴۷)، تذکرة السلاطین چغتای، تصحیح مظفر عالم، بمبئی، مرکز مطالعات علی گره.
۱۹. کنبو، محمدصالح (۱۹۶۷)، شاهجهاننامه (عمل صالح)، تصحیح وحید قریشی، چ دوم، لاهور، مجلس ترقی ادب.
۲۰. کهویهای، پیرغلام حسن (بی تا)، تاریخ حسن، ج ۲، بی جا.
۲۱. لاهوری، ملاعبدالحمید (۱۸۶۷)، پادشاهنامه، ج ۱، تصحیح مولوی کبیرالدین احمد، کلکته، آسیاتک سوسایتی.
۲۲. _____ (۱۸۶۸)، پادشاهنامه، ج ۲، تصحیح مولوی کبیرالدین احمد، کلکته، آسیاتک سوسایتی.
۲۳. لکهنوی، شیوداس (۱۹۶۸)، شاهنامه منور کلام، تصحیح سید حسن عسکری صاحب، به اهتمام شکیل احمد، پتنه، وی آزاد پریس.
۲۴. مجتبائی، فتح الله (۱۳۸۹)، پیوندهای فرهنگی ایران و هند، ترجمه ابوالفضل محمودی، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
۲۵. معتمدخان بخشی، جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه (۱۹۳۱م)، اقبالنامه جهانگیری، تصحیح محمد رفیع صاحب، اله آباد، شانتی پریس.
۲۶. منشی سلیم الله (۱۹۵۵)، تاریخ بنگال، تصحیح سید محمد امام الدین، بنگلادش، آسیاتک سوسایتی.
۲۷. منشی، محمدکاظم بن محمدامین (۱۸۶۸)، عالمگیرنامه، تصحیح مولوی خادم حسین و مولوی عبدالحی، کلکته، آسیاتک سوسایتی.
۲۸. میرک، یوسف بن میرابوالقاسم نمکین بهکری (۱۹۶۲)، مظهرشاهجهان، تصحیح حسام الدین راشدی، کراچی، سندی ادبی پور حیدرآباد.
۲۹. نهاوندی، ملاعبدالباقی (۱۹۳۱)، مآثر رحیمی، ج ۱، تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته، آسیاتک سوسایتی.
۳۰. هالیستر، جان نورمن (۱۳۷۳)، تشیع در هند، ترجمه آرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی تهران.

31. Elliot, Sir Henry Miers (1869), **Memoirs on the history, folk-lore, and distribution of the races of the North Western Provinces of India**, London, Harvard College library.
32. Khan Bahadur Syed Muzaffar Ali Khan, **Tareekh Sadaat E Barha**, Volume XI11, Part3, p.1247.
33. Markorits, Claude (2002), **a History of Modern India**, 1480-1950, London, Anthen Press.
34. Bosworth, Clifford Edmund (1980), **the Encyclopaedia of Islam: Supplement**, Parts 1-2, Brill Archive.